

شود. انتظار داریم رجال مملکت که سالها در امور غورنموده و در جریانهای مختلف وارد بوده در این جستجوی مهم شرکت فرمایند.

در اروپا و امریکا خیلی معمول است که مجلات بعنوان **Enquête** چنین مسائلی را طرح میکنند، نظر صاحب نظران رامیخواهند و از مجموع آنها نتیجه‌ای از لحاظ مصلحت ملک و ملت میگیرند.

مقاله اول را درین خصوص دوست عزیز آقای محمد سعیدی نگاشته‌اند که در زیر از لحاظ خوانندگان محترم میگذرد.

۱۰۵

چرا مردم ایران بکار دسته جمعی عادت ندارند؟

بقلم آقای محمد سعیدی *



مجله آینده از دیرباز در طرح مسائل مهم اجتماعی و جستن راه حل آن ابتکار داشته است. اینک نیز مدیر محترم آن مبحث بسیار مهمی را که اثرات عمیقی در تشکیلات اجتماعی و سازمانهای اداری ما دارد طرح کرده‌اند. چرا مردم ایران انفرادی فکر میکنند و بکار دسته جمعی عادت ندارند؟

اثرات این طرز فکر و این رویه کار کردن در تمام شؤون زندگی اجتماعی ما هویدا است. افراد ایرانی مسلماً

(*) آقای محمد سعیدی که اکنون پنجاه و دو سال دارند در مدرسه ادب و آمریکائی طهران تحصیل نموده و در خدمات دولتی سالها معاونت و بعداً کفالت وزارت راه و در کابینه سپهبد زاهدی سمت معاونت نخست وزیر را داشته‌اند. از جوانی بکار مطالعه و ترجمه و تالیف پرداخته و با مطبوعات طهران از جمله مجله آینده در زمینه‌های ادبی و تاریخی همکاری قلمی نموده‌اند.

بخوانندگان خود بشارت میدهم که در آئینه نیز با «آینده» همکاری خواهند فرمود. از ترجمه‌ها و تکارشهای دلپذیر ایشان «خلیج فارس» و «سفرنامه آمریکا» را نام میبریم.

یکی از با هوشترین و سریع‌الانتقال‌ترین مردم دنیا هستند و غالباً به تنهایی درست اندیشه میکنند و شاید هم درست عمل میکنند اما همینکه دور هم گرد آمدند و تشکیل اجتماعی دادند آنوقت کمیتشان لنگ میشود و یا غلط فکر میکنند و یا اصلاً فکر نمیکنند. در ادارات دولتی افراد با تجربه و صاحب نظر و علاقه‌مند به پیشرفت کارهای دولت فراوانند و هر يك از آنها کارهای سپرده بخود را کم و بیش بخوبی انجام میدهند اما همینکه از این افراد کمیسیون‌ی تشکیل میشود که دربارهٔ مهمی تصمیم بگیرند آنوقت سلیقه‌ها کج میشود و فکرها با هم تضاد پیدا میکنند و آنقدر به بحث و گفتگوهای بیحاصل میپردازند که نتیجه جلسات آنها همان «نشستن و گفتن و برخاستن میشود».

موضوع عبث بودن کمیسیونهای اداری و نتیجه نبردن از آن زیانزد خاص و عام است. اطباء حاذقی هستند که به تنهایی از عهدهٔ درمان بیماریهای سخت برمیایند اما همین اطباء چون در جلسه مشاوره طبی می‌نشینند نمیتوانند تصمیم درستی درباره بیمار بگیرند و چه بسا بیماران که مجالس مشاوره طبی کار آنها را زارتر ساخته است. هر گز دیده‌اید يك انجمن ادبی یا هنری یا علمی کار مفید دسته جمعی انجام داده باشد و اصلاً هیچ انجمنی را دیده‌اید که چندین سال دوام آورده باشد؟ از صدر مشروطیت ایران تا امروز که بیش از نیم قرن میگذرد آیا هیچ حزب و جمعیتی تشکیل شده است که با جریان روز بوجود نیامده و با جریان روز هم از صحنه خارج نشده باشد؟ پایه‌های عظیم اقتصاد کوه پیکر مغرب زمین بر شالودهٔ شرکت‌ها و کمپانیها قرار گرفته و نتیجه کار دسته‌جمعی افراد موجب شده است که با سرمایه‌های خیلی کوچک کارتل‌های عظیم بوجود آید و در عالم صنعت و اقتصاد شکفتی‌ها بوجود آورد. آیا هر گز شنیده شده است که يك شرکت ایرانی مدتی دوام بیاورد و شرکای آن در نیمه راه فعالیت‌های خود بجان یکدیگر نیفتند و کار شرکت با انحلال و تصفیه نکشد؟ اینها و هزاران مثل دیگر نشان میدهد که ایرانیها طریق تک‌روی را درزندگی اختیار

کرده و عادت بکار دسته‌جمعی ندارند .

همین عادت نکوهیده نیز ایرانی‌ها را از بسیاری ترقیات ممکنه بازداشته و سد بزرگی در راه پیشرفت‌ها و تحولات اجتماعی مانده است . اما باید دید ریشه و علت این درد اجتماعی در کشور ایران چیست و جامعه ما از کجا گرفتار این آفت شده است شاید چون بیماری شناخته‌شد درمان آن آسان شود

دیروز در این زمینه بایکی از رجال معروف سیاسی که در امور اجتماعی صاحب نظر و بصیرت است گفتگو میکردم . بحث در این بود که این عادت تکروی و گریز از کار اجتماعی از کی در ایران بروز کرده و مربوط بکدام يك از حالات روحی و روانی ملت ماست -

ایشان عقیده داشتند که این عادت اساساً خصیصه قومی و نژادی ایران است و مردم ایران از قدیمترین ازمئه تک‌رو بوده و اجتماعی فکر نمی‌کرده‌اند و بهمین جهت هر جباری ظهور کرده است بآسانی بر آنها تسلط یافته و بهوای امیال نفسانی خود بر آنها حکم رانده است باز هر وقت پادشاه یا سرداری دلیر و جنگجو از میان آنها برخاسته است توانسته است بآسانی آنها را بطرف جنگ و کشور گشائی سوق دهد

من شخصاً با این نظر موافق نیستم و عقیده دارم همان شواهد تاریخی که ایشان بآن اشاره میکند حکایت از آن دارد که در روز گاران گذشته وضع اجتماعی ایران غیر از این بوده و مردم ایران بکار دسته جمعی رغبت داشته‌اند .

البته ما از نظام اجتماعی و سازمانهای عمومی و دیوانی ایرانیان تا پیش از اسلام اطلاعات دقیق و درستی نداریم و دورنمای کلی تاریخ حکایت از همین نکته میکند که سلاطین نامداری ایرانیان عهد هخامنشی و ساسانی را براه بیروزی و عظمت راهنمائی کرده‌اند اما با اندک تاملی ناچار باین حقیقت اذعان میکنیم که تشکیل دولت‌های بزرگ و پایدار و ایجاد تمدنهایی که قرنهای متمادی دوام آورده و ارکان آن بر علم و فرهنگ و نظم و ترتیب استوار بوده است محال است بدون دخالت و همکاری طبقات مختلف اجتماعی صورت گرفته باشد .

جهانگشائی ممکن است بدست افرادی دلیر و توانا انجام شود اما چنانچه داری یا بقول انگلیسی **Empire Building** جز با همکاری قاطبه ملت و سهم بودن دستجات مردم در تشکیلات مختلف آن انجام پذیر نیست .

اگر مردم ایران در عهد هخامنشی و دوره ساسانی عادت همکاری با دولت و یا همکاری میان خود نداشتند ممکن نبود این دولت ها دوام بیاورند و ایران قدیم در همه رشته های معلوم تمدن آن زمان بموازات هم پیشرفت نماید و اصلا ممکن نبود طبقات مشخص اجتماعی مثل آنکه در دوره ساسانیان بوجود آمده بود هرگز بوجود آید . نمونه دولت هایی که مردم با آن همکاری نداشته و اقوامی که عادت بهمکاری و حفظ دولت و تمدن خود را نداشته اند دولت کلدی و آشور در قدیم و دولت خانان مغول در ایران و حتی دولت نادر شاه بود که در هر یک از این دولت ها جبارانی نیرومند بفقو حاتی نازل میشدند و دولتی و حکومتی مستقل تشکیل میدادند ولی چون طبقات مردم در آن سهم نبودند و در حفظ ارکان آن بطور دسته جمعی نمیگوشیدند آینده ات ها هم با مؤسسين جبار خود از بین میرفتند .

اما بزرگترین تجلی روح همکاری مردم ایران با هم در قرون اولیه اسلامی بچشم میخورند و از آن تاریخ است که شواهد زنده و انکارناپذیر از روح هم آهنگی ایرانیان در مسائل اجتماعی و در انجام آرمانهای ملی بدست میآید. پس از سقوط دولت ساسانی مردم ایران که نمیتوانستند قلبه عرب را بر تمدن درخشان خود تحمل کنند پیوسته در صدد برانداختن این غلبه و بازیافتن استقلال ملی خود بودند . در این زمان نهدشاهی از دودمان ساسانی باقی مانده بود که آنها را در پی خود بکشاند و نه سردار بزرگی باقی مانده بود که آنها را جمع و جور کند و براه پیروزی هدایت نماید. قدرت استیلای عرب نیز در آن زمان بدرجه ای بود که هر نهضت و جمعیتی را با سانی خرید میکرد و از میان میبرد. اما ایرانیان چون عادت بکار دسته جمعی و همکاری در مقاصد عمومی و اجتماعی داشتند با اتحاد و وحدت نظری بی نظیر هر روز راهی تازه می یافتند که لطمه به پیکر استیلای عرب بزنند و قدمی در راه مقصود خود بردارند .

ظهور آنهمه فرقه‌های عجیب از خوارج و شعوبیه و مبیضه و عیاران و خرمیه و دهها فرقه دیگر نظیر آن‌همه با بدست ایرانیان علم شده و یا ایرانیان در اشاعه و انتشار آن دست داشته‌اند و در هر مورد نیز هدف واحدی محرک آنان بوده و آن تضعیف قدرت عرب و باز یافتن سیادت و استقلال ایران بوده است.

از میان همه این فرق اعمال فرقه اسمعیله یا باطنیه که مؤسسين و مروچين آن ایرانیان بودند. عجیب‌تر و قابل ملاحظه‌تر است چه این فرقه در تحت شرایط سخت و در مقابل تعصبات شدیدی که از طرف خلفا و جمعی از مسلمین بر علیه آنها بکار میرفت انجمنهای سری خود را در اکناف ایران دائر نگاه می‌داشتند و مدت چندین قرن هدف واحدی را پیروی می‌نمودند و افراد آن هیچگاه از نیت و مرام اصلی خویش عدول نمی‌نمودند. همین فرق اسلامی که در داخله ایران تشکیل می‌گردد و چنانکه اشاره شد بدون داشتن پادشاه یا سرداری که آنها را هدایت کند آنقدر کوشیدند تا خلافت عباسی را برفع ایران روی کار آوردند و بعدها هم حکومت‌های محلی مستقل تشکیل دادند بهترین نمونه وجود حس همکاری در میان مردم ایران بوده است و بدون شك این حس همکاری را ایرانیان صدر اسلام از دوره ساسانی و عاقل آن بمراث برده بودند. با این مقدمات هرگز نمیتوان گفت که عادت تک‌رویی و عدم همکاری در امور اجتماعی از خصائص قومی ایرانی است و اگر امروز مردم ایران دچار این عادت شده‌اند علت آنرا باید در جای دیگر جستجو کرد.

فتنه مغول و استیلای اعقاب چنگیز و کشتارهای دسته‌جمعی تیمور اصلا قسمت عمده جمعیت ایرانرا مخصوصا در قسمت مشرق که مهد دیرین تمدن ایرانی بود از میان برد و همین نقصان جمعیت باعث از بین رفتن وحدت ملی و ضعف روح ایرانیت شد تا نیا اوضاع سیاسی تا پایداری که بعد از فتنه مغول در ایران پدید آمد و تسلط سلاطین بیگانه و ظلمها و ستمکاریها و آدم کشیهای مستمر و متوالی و نهب و غارت اموال مردم بدست همین امرای بیگانه رفته رفته مردم بی‌پناهی را که در شهرهای کم جمعیت ایران باقی مانده بودند عادت بیک قسم بی ایمانی و بی اعتقادی بزندگانی این دنیا داد و با رواج تصوف و

وارستگی و درویش مسلکی که نتیجه مستقیم این قسم حکومت و این نوع زندگی بود افراد مردم آرمانهای ملی و اجتماعی خود را فراموش کردند و چون دوره‌های وانفسا بدرزا کشید بتدریج مردم عادت بحفظ جان و مال فردی خود کردند و با ورود دستجات مردم بیگانه و توطن آنها در شهرهای ایران دیگر ایرانیان اعتمادی بهمسایگان شهری خود نکردند و چون منظور اجتماعی مشترکی هم باقی نماند که افراد پراکنده را بهم پیوند دهد و آنها را در مسیر واحد سوق دهد ناچار این حالت تگ روی و اعراض از امور اجتماعی و کارهای دسته جمعی بتدریج طبیعت ثانوی و حالت روحی مردم ایران گردید.

ظهور دولت صفوی و ثبات نسبی اوضاع سیاسی ایران باز ملت ایران را بهم پیوند داد و روح همکاری و معاضدت در میان افراد آن پدید آورد که موجب دوام سلسله صفوی و رونق دولت آن گردید منتهی این بار چون معتقدات مذهبی جانشین آرمانهای ملی شده بود معاضدت و همکاری مردم ایران موجب اعتلا و رواج مذهب تشیع و همچنین موجب پیشرفت‌های شگرفی در قلمرو هنر و صنعت گردید. متاسفانه دوران حکومت صفوی و استقرار وضع سیاسی ایران آنقدر طولانی نبود که عادت ذهنی ادوار گذشته را از ضمیر مردم ایران بالمرة دور سازد و بهمین جهت با بازگشت دوران هرج و مرج و ایجاد حکومت‌های خان‌خانی و ملوک‌الطوایفی و استیلائی مطلق زمامداران وقت بر جان و مال مردم دوباره حس معاضدت و همکاری اجتماعی از میان مردم رخت بر بست و در دوره‌های اخیر قاجاریه مخصوصاً نفوذ سیاست‌های خارجی بیشتر بر تفرقه مردم و عدم اعتماد آنها بیکدیگر افزود و چون اساس سیاست بیگانه در عصر استعمار تفرقه انداختن و حکومت کردن بود در این راه کوشش بسیار بعمل آمد تا هر گونه ارمان ملی و اجتماعی را از محیط ایران براندازند و مردم را بتک‌روی و حفظ مال و جان فردی خود عادت دهند و آنها را نسبت بیکدیگر بدبین و ظنین سازند تا مبادا در سایه وحدت و همکاری موفق ببرانداختن یوغ سیاست ستمگر و غدار خارجی بشوند.

مقصود از تمهید این مقدمه آن بود که برخلاف نظر آن رجل سیاسی حس تک‌روی

و عدم همکاری که امروز در جامعه ایرانی دیده میشود مطلقاً عارضی و اتفاقی بوده و بهیچ وجه مربوط به خصائص روحی ملت ایران نیست و با دوام حکومت ثابت و ایجاد تدریجی امنیت واقعی مخصوصاً امنیت اجتماعی مسلم خواهد بود که ایرانیان صاحب ارمان ملی شده و با پیشروی بطرف این ارمان بتدریج عادت به همکاری اجتماعی خواهند کرد چنانکه از هم اکنون کم و بیش علائم ظهور این روح اجتماعی و همکاری ملی در میان مردم دیده میشود.

غزل عاشقانه

از «طیباب» سعدی

مر ا راحت از زندگی دوش بود	که آن ماهرویم در آغوش بود؛
چنان مست دیدار و حیران عشق	که دنیا و دیم فراموش بود.
نگویم می لعل شیرین گوار	که زهر از کف دست او نوش بود.
ندانستم از غایت لطف و حسن	که سیم و سن یا برو دوش بود.
بدیدار و گفتار جان پرورش	سرایای من دیده و گوش بود
نمیدانم آن شب چسان روز شد،	کسی باز داند که با هوش بود.
مؤذن غلط کرد بانگ نماز،	مگر همچو من مست و مدهوش بود؛
بگفتیم و دشمن بدانست و دوست،	نماند آن تحمل که سرپوش بود.
بخوابش مگر دیده‌ای؟ سعدیا!	زبان در کش امروز کان دوش بود!
مبادا که گنجی به بیند فقیر	که نتواند از حرص خاموش بود